

بومی گرایی در برابر پیشرفت جوامع اروپایی

نقد بومی گرایی جدید - بخش دوم

نوشتهء عبدی کلانتری

در ادامهء بحثی که با عنوان «نقد بومی گرایی جدید» آغاز کردیم، نگاهی می اندازیم به زمینه یا بستری که در آن بومی گرایی پدید می آید و رشد می کند. این بستر، نخست پیشرفت جوامع اروپایی در عصر جدید است و سپس گسترش این جوامع و دست اندازی آنها به سرزمین ها و قاره های غیراروپایی به شکل استعمار و استعمار نو.

پیش از این گفتیم که بومی گرایی واکنشی است منفی در برابر غرب، زیرا شکل مواجههء فرهنگ بومی با غرب طوری بوده است که به از دست رفتن ارزش های خودی می انجامیده و همزمان احساسی از تحقیر شدن و صغارت و عقب افتادگی را در روان بومیان تشدید می کرده است.

غرب و مدرنیت اروپایی مظهر و نمایندهء روشنگری و خرد، پیشرفت تمدنی و ترقی مدنی، علم و دانش برتر، آزادی، دموکراسی، و امکانات بیشتر برای سعادت بوده است؛ دست کم نزد خود انسان (سفیدپوست) اروپایی.

اما همین مدرنیت غربی - که قادر است به خود به دیدهء انتقادی نیز بنگرد - برای نخستین بار از زبان منتقدان اش سوی دیگر «پیشرفت» را نیز تشریح کرد. منتقدان غربی خود نخستین روشنفکرانی بودند که در روند عقلانی شدن جوامع اروپایی جنبه های تاریک و تخریب کننده را هم تشخیص دادند.

دینامیسم مدرنیت و نابودی ساختارهای سنتی

در غرب، انتقاد از جامعهء مدرن و تجدد تازگی ندارد. نخست در رنسانس و پس از آن در نهضت روشن اندیشی اروپایی در قرون هفدهم و هجدهم میلادی، کسانی که از ارزش ها و مفاهیم دینی دفاع می کردند، یا حامی امتیازات و سلسله مراتب فئودالی بودند، در برابر علوم جدید و تفکر عقل گرا و جهان بینی

اومانیستی واکنش نشان می دادند. این دوران که عصر رونق و گسترش وجه تولید سرمایه داری صنعتی بود، با سرعت و شتابی که در تاریخ سابقه نداشت، روابط و ساختارهای سنتی را نابود و طبقات وابسته به زمین را از محیط طبیعی خود جاکن کرده به شهرها پرتاب می کرد. آرامش و سکون زندگی روستایی و عادات هزار ساله در کوران تکنولوژی تولید و شهرنشینی و رشد ماشین و بازار، از هم می گسست و هزارپاره می شد.

یکی از بهترین و زنده ترین توصیف ها از این تحرك و شور تمدن بورژوازی و نقش انقلابی سرمایه داری، به قلم مارکس و انگلس به تحریر در آمده است. آنها می نویسند، «بورژوازی در تاریخ نقش انقلابی بسیار مهمی ایفا کرده است. بورژوازی هر جا تسلط یافت، تمام مناسبات فئودالی و پدرسالاری و [بی پیرایگی روستایی] را در هم کوبید. رشته های فئودالی رنگارنگی را که انسان را به «سروران طبیعی» اش پیوند می داد، بی رحمانه از هم گسست و میان انسانها رشته دیگری جز سودجویی عریان و «نقدینه» ی بی عاطفه، برجا نگذاشت. رعشه های روحانی ناشی از جذبه مذهبی، شور و هیجان شوآلیه مآبانه و تأثرات احساساتی عامیانه را در آب یخ حسابگری خودخواهانه غرق ساخت. بورژوازی ارزش شخصی انسان را به ارزشی برای مبادله تبدیل کرد... بورژوازی از هر نوع فعالیت که تا آن زمان محترم شناخته می شد و با توقیر و تکریم بدان می نگریستند، هالهء قدس برگرفت... بورژوازی نمی تواند به هستی خویش ادامه دهد مگر آنکه افزارهای تولید و بنابراین مجموع مناسبات اجتماعی را پی در پی [متحول] کند. حال آنکه نخستین شرط هستی تمام طبقات صنعتی پیشین، بی تغییر نگاهداشتن شیوهء تولید کهنه بود. دگرگونی های پیاپی تولید، آشفتهگی لاینقطع مجموعهء اوضاع اجتماعی، فقدان دائمی امنیت، جنب و جوش مداوم - وجه تمایز دوران بورژوائی با کلیه ادوار پیشین است. تمام مناسبات اجتماعی متحجر شده و زنگار گرفته با ملتزمین رکاب خود یعنی نگرش ها و بینش هایی که گذشت قرون مهر تقدیس بر آن ها زده است، فرومی پاشند و مناسباتی که تازه پدید می آیند، پیش از آنکه جان بگیرند، پیر می شوند. هر آنچه [جامد است در هوا بخار می شود] و از هر آنچه که مقدس به شمار می رفت هتک حرمت می شود و سرانجام انسان ها ناچار می شوند با دیدگانی باز و هشیار به وضع زندگی خویش و مناسبات خود با یکدیگر بنگرند.» (مانیفست حزب کمونیست، ترجمهء محمد پورهرمزبان، [با سه تغییر از عیدی کالانتاری])

طرح تاریخ جهانی و ایدهء «پیشرفت»

ویژگی های عصر جدید اروپایی که موتور پیشرفت آن وجه تولید سرمایه داری صنعتی بود، عبارت بودند از عقلانی شدن انواع معرفت ها، دنیوی شدن (یا سکولاریزه شدن) نهادهای اجتماعی و نفی فرهنگ دین

مدار، تقسیم عقلانی کارصنعتی و کنترل بیشتر انسان بر طبیعت. جامعه شناس بزرگ آلمانی ماکس وبر این جریانات را «افسون زدایی شدن از دنیا» نام گذاشت. در این دوران، به سرعت تأثیر افسانه ها، اساطیر، خرافات، دین، و عرفان در زندگی اجتماعی کم می شد و جنبه مقدس رابطه انسان با طبیعت و کائنات جای خود را به کنجکاوی علمی و عزم به تسخیر طبیعت می داد. انسان می رفت که جای خدا را اشغال کند.

مفهوم فلسفی «پیشرفت» یا «ترقی» از درون تحولات بی وقفه و افزایش امکانات و فرصت های انسان اروپایی متولد شد. تکامل علم و شناخت بیشتر طبیعت و قانونمندی های آن، اختراعات دوران ساز، فائق آمدن بر بیماری ها و سوانح طبیعی، رشد وسایل ارتباطات، افزایش ثروت عمومی جامعه، برجسته شدن اهمیت شهروند، تحول پادشاهی مطلقه به جمهوری و سپس جمهوری های پارلمانی و تفکیک قوا و دموکراسی سیاسی و رشد بیشتر آزادی های مدنی - همه این ها به معنی «پیشرفت» بود که بار اخلاقی هم داشت؛ بار اخلاقی به معنی بهبود، بهتر شدن، سعادت مندتر بودن، و در نتیجه نیک تر و صالح تر بودن از همه دوران پیشین در تاریخ.

تأمل در این پیشرفت ها باعث شد برخی از متفکران اروپایی طرحی از تحول «تاریخ جهانی» به دست دهند که از دوران باستان آغاز می شد و به اروپای مدرن می انجامید. این طرح دارای منطقی و ضرورتی درونی بود. درست همانند سناریوی مشیت الهی در فلسفه تاریخ دینی که از هبوط تا رستاخیز را در بر می گرفت، این بار در جامعه سکولار، فلسفه تاریخ مدرن تدوین شد که اشکال تمدن و آگاهی را از مراحل مقدماتی و «پست» تا «بالا»ترین و پیشرفته ترین مراحل «پایان تاریخ» ترسیم می کرد.

روایت از نحوه تکامل تاریخ جهانی، یا به قولی «روایت های کلان»، بخش مهمی از فلسفه و علوم اجتماعی را در قرون هجدهم و نوزدهم شکل می دهد. در یکی از معروف ترین این روایت ها، مفهوم «آزادی» مفهومی کلیدی است. پیشرفت به معنی گذار از ضرورت به آزادی است. از قیومیت و بردگی و تعیین توسط غیر به سمت خودمختاری. آزادی به معنی پابسته نبودن به ضرورت ها است - ضرورت های طبیعت بیرونی یا درونی، ضرورت سنت یا دین، ضرورت خواست و اراده دیگری، انواع وابستگی ها به ارباب، پادشاه، خدا، کلیسا، و دولت.